

# روابط ادبی افغانستان و هند

اینست متن کنفرانس دا کتر سید امیر حسن عابدی استاد کرسی  
زبان دری پوهنتون دهلې که چندی قبل تحت پروگرامهای  
فیلر شپ برای انجام معالعاتی در موردنو شتن کتابی مبنی بر  
ادبیات هند و افغان به کابل آمده بودند . این کنفرانس  
در اطراف (روابط ادبی افغانستان و هند) در تالار آدیتوریم  
پوهنتون کابل ایراد گردید که ماعین متن کنفرانس شانرا  
بغرض عزیزان معرعات خیرانند گمان مجله اشب من حیث  
ارتباط موضوع هدین شماره تقدیم میداریم .

استادان محترم و دوستان عزیز :

یکی از آرزوهای بنده سرزندگانی خود این بوده که کشور عزیز و مقدس افغانستان  
را زیارت کنم . این کشور است که هر دره آن دامتانیهای عشق و محبت و روایات  
بزرگ پیرامون انسانیت و عرفان داشته است .

آهسته قدم رکشی به عشق کی منزل هی هر ذره رگ جان هی هر قطره بس الدول هی  
(آهسته قدم بگذارید زیرا این منزل عشق است هر ذره این رگ جان است و هر قطره

آن دارای یک دل است .)

همین بلخ که زرتشت هم به آن نسبت قوی داشته دارای یکی از بزرگترین معبد های بودایی بنام نو بهار (Nava-Vihara) بود. دیوارهای نو بهار با سنگهای پر ارزش ساخته و با پرده های زربفت پوشیده شده بود و مرتب با عطرها داشت معطر کرده میشد. ساختمان مهم که بیش از صد و پنجاه گز ارتفاع با سقف گنبدی محاط گردیده و در اطراف این ساختمان سه صد و شصت اطاق بوده که در آنها کشته شان زندگی میکردند. برای پرستش هر روز يك كشيش مخصوص بود بالای قبه يك تازیانه ابریشمی تا دور حرکت میکرد. در جمیع اطراف نو بهار تقریباً هفت فرسنگ مربع زمین به معبد نو بهار تعلق داشت که مالیات کثیری آوردن اثرین از کابل و هند و چین به آنجا برای زیارت میرفتند و پس از سجود و نیاز دست بر ملک زامی بر میدادند.

برهك همان لفظ پرمك (Pramukh) سانسکریت است برهك بزرگترین كشيش معبد نو بهار بود پس از آن همین برهك بعداً به بغداد رفتند و بنام برهكي معروف گردیدند نیز آنها در تنظیم بیت الحكمت و تهذيب تمدن اسلامی نقش مهمی بازی کرده و سهمی بزرگ داشته اند.

بسیاری از کتابهای سانسکریت در نتیجه تشریح آنها عبری ترجمه گردید و دانشمندان هند بواسطه آنها به بغداد رسیدند.

تصوف افغانستان و هند یکی است و بسیاری از عرفاء و علمای بزرگ و نویسندگان و شعراي عرفی مثل خواجه معین الدین چشتی، علی هجویری، امیر خسرو و مجاهد دانت ثانی اصلاً از همین سرزمین بوده است پس از ظهور اسلام با اختلاف طریقت اسلامی و بردائیسیم و ویدائیسیم تصوف مخصوص که در افغانستان و هند رواج پیدا کرد در بلخ بوجود آمد و نروانای (Nirvana) بودایی معادل بافناي متصوفین اسلام میباشد. پیشوایان تصوف افغان و هند مثل ابواسحق ابراهیم بلخی (۶۶-۱۶۱ هجری) (۸۳-۷۷۷ میلادی)، ابوعلی شقیق بلخی (۱۷۴ هـ-۹۱-۷۹۰ م) و عبیدالرحمن بلخی

شو و کاروبار راجگی میکرده باش (۱)

هنوز صومعه ها و آثار زمان هند و پیش از دورۀ بودایی در وادی شمال و جنوب افغانستان و نیز در مغرب رود سند در کوه های مرزی برپاست البته از میان مهمترین آثار باستانی افغانستان آثار بیشمار بودایی بصورت غارها و مجسمه ها که در بامیان از قضاة های سنک بر آورده شده مشاهده میگردد .

در قرآن مجید یکی از پیغمبران و انبیاء بنام ذوالکفل یاد شده است و اسمعیل و ادریس و ذوالکفل کل من الصابرين ( اسمعیل و ادریس و ذوالکفل همه صابر بوده اند ) و از کراسمعیل و الیسع و ذوالکفل اسمعیل ر الیسع و ذوالکفل و کل من الاخیار ( اسمعیل و الیسع و ذوالکفل را ذکر کنید . همه اینها انبیاء برگزیده بوده اند ) بعید نیست اگر بگوییم که مراد از ذوالکفل بودا هستند و کفل همان کپلرستر (Kabilavastu) است که نام پایتخت پدر بودا بوده و بودا ابتدا در همان جا زندگی میکردند .

نقوذین بودایی در نقاط گوناگون جهان خوی قوی است . سرزمین افغانستان یکی از مراکز بزرگ بودائیسیم بوده است نیز مینندر (Menender) یونانی و کنیشکای کبیر محافه این دین بوده اند . بامیان و غرر آن نماینده عالی این نقوذیمباشند مجسمه های سرخ بنو خنگ بد که هنوز در بامیان برپاست بزرگترین مجسمه های بودایی در دنیا میباشند .

بلخ یکی از مهمترین شهرهای دنیا و مرکز بزرگ روحانی و دین بوداست . المقدسی میگوید که در زمان قدیم این شهر را بلخ البهیه یعنی بلخ زیبا می گفتند . ساختمانهای آنجا تقریباً سه میل مربع زمین گرفته بودند . در اطراف بلخ باغهای نارنج ، نیلوفر ، نیشکر و تاکستانها بچندی بوده که محصولات آنها بمشدار کثیر صادر میگرددید .

(۱) بوگت و سات (ص ۱۰۵) منبع نفوس بلخ در هند



را بمردم رسانیده اند. ملاشاه بدخشانی ( ۱۰۷۲ هجری - ۱۶۶۱ میلادی ) یکی از بزرگترین عرفاء و صوفیان قرن یازدهم هجری میباشد. هندوان و مسلمانان هر دو مرید ملاشاه بودند شاه جهان، جهان آرا، داراشکوه، باباولی رام و دیگران از مریدان ملاشاه بوده اند. شاه جهان شاه هندبخانه ملا میرفت و میگفت امروز در هند دوشاه هستند یعنی شاه جهان و ملاشاه نسخه های قلمی مثنویات و دیوان ملاشاه در کتابخانه های اندیا آفس، رامپور، بانکمی پور و غیر آن میباشد.

بعلاوه مولانا کاشفی بدخشانی ( ۱۰۸۴ هجری - ۱۶۷۴ میلادی ) در عهد اکبر یا جهانگیر به هند رسید مؤلف بد بیضا در باره وی مینویسد: « کاشفی تخلص حضرت میر سید احمد . . . . فخر ساکنان ملکوت و زبده عالم ناسوت بوده اند نور اتم انوار الهی و کاشف اسرار نامتناهی صاحب کرامات ظاهره و علامت باهره از خواص آنجناب بود که بجانب هر کس توجه میفرمودند بی اختیار بحالت وجد می آمد. بسامکنان بدعوی سنگدلی خود در مجلس شریف حاضر شدند و چون موم گذاخته از انوار کرامات والا، شمع اعتقاد برافروختند. » (۱) نسخه قلمی دیوان کاشفی در کتابخانه اندیا آفس موجود است.

گذشته از چنین جاهای پر عظمت نقاط دیگر این کشور باستانی نیز دارای شهرت جهانی و مختصات گوناگون میباشد یکی از آنها هرات است که گوشه و کنار جهان بالخصوص هندرات تحت نفوذ خود قرار داده است. حضرت محمد مصطفی (ص) میفرماید که حق تعالی را شهر بست در خراسان که آنرا هرات گویند. میوه های آن شهر فراوان باشد جویهای آن پر آب و بخیر و برکت روان. بر هر دری از درهای آن فرشته ایست تیغ برهنه در دست بلا را از اهل آن شهر باز میدارد و عورات ایشان مومنات. دعای برکت کرد: است بران شهر ابراهیم و اسمعیل و اسحق و خضر و الیاس . . . . ذوالقرنین آنرا بنا کرده است. . . یک نماز در آن شهر بهتر است از هزار نماز که

( ۲۳۷ هجری - ۵۲ - ۸۵۱ - میلادی ) از سرزمین بلخ بوده اند. نیز بزرگترین شاعر صوفی مولانا جلال الدین بلخی رومی در همین بلخ متولد گردید. امروز هم این ناحیه مقدس برای مزار شریف شهرت دارد که مدفن حضرت علی «رض» است و معلوم است که بیشتر سلسله های متصوفین بایشان میرسند .

در دایرة المعارف بریتانیکا نوشته شده است که پیش از فتح اسلامی بودائیسیم در بلخ، ماوراءالنهر و ترکستان پیشرفت شایانی کرده و پس از فتح مسلمانان رهبانان بودایی رسوم و فلسفه دین خود را در میان آنها دنبال میکردند. نیز در همین کتاب دیده میشود که تسبیح فنا و روش مقامات اصلا بودایی بنظر میرسند و در دایرة المعارف کولیر داده شده است که صفات مشخصه وحدت الوجود از منابع بودائیسیم و ویدانت مأخوذ گردیده است .

فی الجملة چنانکه باید: تا الان در این زمینه کار نشده و باید هر چه بیشتر این موضوع بررسی شود که چطور تصرف مادر نتیجه اختلاط اسلام با بودائیسیم و ویدائیسیم و عناصر دیگر افغانی و هندی بوجود آمده است و کلید این مطالعات در دست همین کشور بالخصوص بلخ میباشد .

از میان نواحی افغانستان بدخشان برای سنگهای پربها بالخصوص برای لعل ، یاقوت سرخ و سنگ لاجورد شهرت داشته که از معادن بیرون می آوردند بر علاوه سنگ بلور خالص و پازهر هم شهرت داشته است. یکی از سنگهای پرارزش بدخشان سنگ پنبه میباشد که عربها آنرا حجر المتیله می نامیدند که بطور فتیله چراغ مصرف می شد. مقدسی میگوید که از سنگ پنبه سفره درست میکردند و وقتی که این سفره از روغن کثیف میشد در تنور می انداختند که کلیتاً تمیز میشد. نیز همین مقدسی اضافه میکند که در میان سنگهای گوناگون يك سنگ درخشان است که اطاق تاریک را روشن میسازد. اما ارزش بدخشان فقط از این سنگها و جواهرات و اعل نیست بلکه بوسیله عرفاء و صاحبان طریقت و شریعت هم هست که خارج از افغانستان شعاع معرفت و تصوف

میگوید: «که مسجستان برای حاصل خیزی خرما، انگور و خوردهای گوناگون شهرت داشته است. یکی از شعرای بزرگ زبان دری فرخی سیستانی از همین ناحیه ظهور نموده و یکی از بزرگترین شعرای دری در هند حسن سنجری اصل از همین سرزمین بوده است.

غزنی یکی از پایتخت های بزرگ جهان بوده که به ادبیات و تمدن ما تأثیری عظیم بخشیده است و اولین شاعر معروفی بزرگ سنایی غزنوی از همین جابر خاسته است. کابل که امروز پایتخت یک کشور و ماث باستانی است در قدیم هم موضوع تمجید و توصیف شعراء و نویسندگان بوده است و سلیم میسر آید:

کردنسخه خراسان و عراقی و ساعری  
 خیمه میخو اهد سلیم کزن سوی کابل زند  
 منشی چند رسال بر همین (۱۰۷۳ هجری / ۶۳ - ۱۳۶۲ میلادی) که شاه جهان و پراهندوی فارسی دان خطاب داده بود در اینجازندگی کرده است و سپس میسر آید:  
 در سینه جز برای وطن نیست بر همین  
 در چند دل بزمزه کابل آشناست

زبان پندر که یکی از قدیمترین زبانهای دنیا و خراسان سکریت است داستانهای هندی و آثار دیگر را در بردارد. پنچتنرا از آن خزینه جهان است و طی قرون گذشته فرهنگ و ادبیات هند زیادی از دول و ملل را غنی ساخته است. ایجرتون Edgerton میگوید:  
 «کمترین کتابها نیست که آوازه آنها باین وسعت زمین رسیده باشد. این کتاب واقعاً بر تمام ادبیات اروپا و آسیای جنوبی و باختری نفوذ کرده است. گفته میشود که پیش از دوویست ترجمه بتقریباً شصت زبان و لهجه مختلف از جاوا (Java) در جنوب شرق تایلند (Iceland) در شمال باختری وجود دارد.» (۱)

ترجمه های گوناگون این اثر در زبانهای مختلف بوجود آمده است. این کتاب به پهلوی، سریانی، عربی، فارسی، لاتین، اسپانیولی، تبتی، یونانی،

نه در آن شهر است (۱) ابن رسته می‌نویسد: «هرات شهر بسیار بزرگی است دوروبر آن چهل صد ده بزرگ و کوچک. هر ده دارای چهل و هفت خانه بزرگ و در هر خانه ده بیست نفر سکونت دارند.» (۲) اصطخری می‌گوید: «هرات بزرگترین شهر خراسان است در تمام خراسان و ماوراءالنهر و مرو و سجستان... شهری باین بزرگی یافت نمی‌شود.» (۳) المقدسی می‌نویسد: «هرات بوستان این نقاط است. جمعیت آن‌ها دارد. عمارات آن بهم چسبیده و ده‌های بزرگ دارد. مردمش زبرک و شریک و شنکک و دارای ذوق ادبی هستند. از اینجا قسام و انواع شیرینی و پارچه‌های اعلی بکشورهای مختلف فرستاده می‌شود.» (۴) یاقوت می‌نویسد: «در ۶۰۷ هجری که در خراسان بودم هیچ شهری را نیافتم که بزرگی و اهمیت و شرافت و احترام و زیبایی و پرجمعیتی هرات را داشته باشد. بوستان‌های زیاده و چشمه‌های طبیعی فراوان دارد. مردمش دارای ثروت هستند. هرات پراز مردمان فاضل، دانشمند و اعیان و متمولین معتبر است.»

فیریر (Fierier) می‌نویسد: «هیچ شهری در آن حد و سبب اندازه هرات اهمیت نظامی و تجارتی ندارد.»

یکی از بزرگترین ن دانشان جهان کمال الدین بهزاد می‌باشد که از خاک پاک هرات برخاسته است. وطن اصلی نقاشی و میناتور می مغول در هرات است. از میان دانشمندان و عرفاء و نویسندگان بزرگ که از این خاک پاک برآمدند یاد آنجا اقامت داشتند و مدفون گردیدند خوانجه عبدالله انصاری، مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی و غیره می‌باشند.

سیستان جایی است که در افسانه‌های باستانی مکرر ذکر شده است استخری

۱- تاریخ هرات تألیف سید بن محمد بن یعقوب الجروی صفحه ۵ و ۶ کنک ۱۳۶۲ هجری.

۲- مقدمه تاریخ هرات صفحه ۲

۳- مقدمه تاریخ هرات صفحه ۵

کتابخانه های پوهنجی ادبیات پوهنتون کابل، پښتو اکادمی و وزارت اطلاعات و کلتور موجود است.

زبانهای هند کم و بیش تحت تأثیر زبانهای افغانستان بوده است و سراینندگان و دانشمندان این کشور به آنها علاقه کافی داشته اند. یکی از پادشاهان افغانی که صاحب دیوان است در زبان اردو این غزل را سروده است:

ای که مست از می نابی مجبھی معلوم نه تنها

تیری انکھین هین گلابی مجبھی معلوم نه تنها «۱»

ناخن بردل من میزنی و میدانم

مایل چنگ ورنابی مجبھی معلوم نه تنها

خواستم بوسه ای از لعل تو، کندی لب خویش

ناز در خشم و عتابی مجبھی معلوم نه تنها

ای که پیوسته تو باز هد و بتقوی بودی

حالی مست شرابی مجبھی معلوم نه تنها

شه شجاع از بس اندوه و غم عشق بتان

دایما دیده پرآبی مجبھی معلوم نه تنها

نسخه قلمی دیوان شاه شجاع در کتابخانه ندوة العلماء لکنهو (هند) موجود است

(شماره ۴۴۵)

در آخر از وزارت معارف و پوهنتون کابل تشکر میکنم که برای اینجانب مجال پیدا شد که علاوه بر کابل، غزنی، قندهار، هرات و بامیان را بینم در مدت اقامت کوتاه خود در خدمت استادان و دانشمندان این کشور عزیز خیلی استفاده کردم و در کتابخانه های دولتی و شخصی نسخه های پر ارزش قلمی را دیدم و نیز تشویق شدم که در نتیجه این مطالعات هر چه بیشتر بنویسم و دیگران را هم باین خزانه هنگفت آشناسازم.

داکتر سید امیر حسن عابدی

استاد فارسی پوهنتون دهلی

«۱» در اردو «مجبھی معلوم نه تنها» بمعنای من نمیدانستم میباشد.



انگلیسی، روسی، فرانسه، ایتالیایی، سلاوی، ترکی، المانی، هلندی، دنمارکی، چکوسلوواکی، آیسلندی، سوئدی، لهستانی، مجاری، هندی، گجراتی، مراتی، برج باشا، تامیل، تیلدگو، ملیالی، مغولی، اردو، دکنی، گرجی، مالایایی، جاوایی، حبشی، چیلها، مدورایی، پیشاچی، پراکرت، کانا، مادی، سیامی، بالانی و غیر آن ترجمه گردیده است. از میان زبانهای مهمی که این کتاب در آن ترجمه گردیده است زبان پښتو میباشد. افضل خان ختک پسر اشرف خان بن خوشحال خان ختک عیار دانش را که یکی از ترجمه‌های فارسی پنجتنتر میباشد در زبان پښتو ترجمه کرده و غالباً نسخه قلمی این ترجمه در کتابخانه اسلامیة کالج پشاور موجود است.

داستان پدماوت هم یکی از افسانه‌های باستانی هند است. ملک محمد جائسی (۹۰۶-۹۹۹ هجری / ۱۵۰۱-۱۵۹۱ میلادی) نخستین و بهترین سراینده این داستان است که در زمان سلطنت شیر شاه سوری در سال ۹۴۷ هجری داستان پدماوت را بزبان هندی در نظم در آورد. پدماوت جائسی یکی از شاهکارهای ادبیات هندی است. ملا عبدالشکور بزمی (۱۰۰۱-۱۰۷۳ هجری / ۱۵۹۲-۶۳-۱۶۶۲ میلادی) داستان پدماوت را در سال ۱۰۲۸ هجری به شعر فارسی در آورد. ترجمه‌های دیگر این داستان از میر عسکری عاقل خان رازی (۸-۱۱۰۷ هجری / ۱۶۹۷ میلادی) ذاکر، امام، منشی اندرام مخلص (۱۱۶۴ هجری / ۱۶۵۱ میلادی) رای گر پند منشی، حسن غازانه حسام الدین، لچمی رام ابراهیم آبادی، نواب ضیاء الدین احمد، حسین غزنوی و سید محمد عشرتی میباشد. همچنین داستان پدماوت علاوه بر زبانهای فارسی، هندی و اردو بر سبیل دانشمندی بنام ابراهیم بزبان پښتو نیز ترجمه گردیده است. «۱»

بعلاوه عبدالحمید مومند (۱۱۷۵ هجری) مشهوری «نیرنگ عشق» مولانا غنیمت را که دارای یک داستان عشقی است در زبان پښتو ترجمه کرده است. نسخه‌های قلمی این ترجمه در

برگهای رنگین آن میبوخت. از نوای عنقلیب گلستان قصدار حظ می برد، و قطرات درخشان شبنم سحری را بروی برگهای گلنهای قصدار تماشا می نمود.

رابعه که چاک را هر قصداری دوست داشت، و در کوی و برزن آن شهر با مهر و دوستی دیده میشد، ولی مردم می گفتند: که این دختر اک حکمدار عاقبت نام خراهد کشید و شهره شهر خراهد گشت زیرا کودکی او مانند کودکان دیگر عادی نیست، و خوبی وی ماسوای دیگرانست.

هر قدر که دخت کعب در بوستان نوری قدم میکشید و بسن رشد و جوانی میرسید، آواز زینبایی وی در کوی و برزن می پیچید، و قصداریان از حسن و جمال شهر آشوبش سخنها می گفتند، خرا: نیکو و گفتار شیوای او را می ستودند. باری کعب حکمدار قصدار در گذشت و حارث پسر او بجایش نشست. کعب هنگامیکه چشم از جهان می بست به حارث سپرده بود، که رابعه را نیکو بپرورد، و پاس خاطر او را همواره بدارد. ولی چرخ ستیزه خو بعد از مرگش پدرش گردشی وارونه بنا نهاد و «رابعه» زیبارانیک فشرده. سحر گاهی که زین العرب حسب العاده در یکی از گلستانهای قصدار می خرامید، و از دیدن گلنهای بهیاری حظ میبرد و ناله های زار به لبلان دلباخته رامی شنید، بکتاش یکی از غلامان زیبای حارث که چشمان سحرار و گونه های گزنگ و برودوش داربائی داشت فراز آمد، و گل سرخی که در دست داشت، بانیاژ مندی و سپاسی که نشانه عشقی و دوستداری بود، به رابعه تقدیم داشت، ولی برای اینکه کسی نه بیندش، بزودی از آنجا دور رفت و در لحظه ای از نظر «رابعه» ناپدید گردید.

این واقعه که در مدت کمتر از یک دقیقه صورت گرفت، مسیر حیات دخت کعب را تغییر داده و به پنجه عشق بکتاش زیبا سخت گرفتار آمد.

عشق و محبت جهانی دارد که واردات و حوادث آن ماورای این گیتی مادی ماست. رابعه دلباخته نیز اکنون طرز دیگری اندیشید، از جهان دیگر حرف میزد، با حریف دیو هیکل عشق پنجه داده بود و عمری را بیاد بکتاش بسر میبرد. در خراب بکتاش رامی دید، در بیداری بفکر بکتاش بود، وی اکنون جز یاد بکتاش شغلی نداشت، هر چه میگفت، ازو

داستان کوتاه

# صندوق جواهر

پرهازد عبدالحی حبیبی

هزار سال پیش، هنگامیکه آفتاب و ماه بر سپهر لاجوردین، در کمال صفا و روشنی می درخشیدند، و بلخ الحسنة شهری آبادان و پهناور بود، یکی از ملوک زادگان آن شهر، که کعب نام داشت، و پدرانش در حوادث تاریخی خراسان بابر مسلم مروزی محشور بودند، بر سجستان و طوران و قزدار حکم میراند.

کعب دختری مه پیکر و پریرشی داشت، که او را «زین العرب» گفته تندی، نامش «رابعه» و منسوب به قزدار (قصدار) شهرستان کوچک جنوب خراسان بوده، که در بین مردم به «رابعه قصداری» شهرت یافته بود.

دخت کعب از کوچکی در انگورستان های قصبه قصدار میگذشت و اشعاری رنگین و طرب انگیز میسرود و مردم چون او را می دیدند تصور میکردند فرشته ایست معصوم! یا پرنده ایست زیبا و زرین بان که بر گلشن های شهر قصدار سحر گاهان پرزند، و یا عنده لیبی است شیرین تر از آنکه نغمه های دل انگیز سرآید.

کودک مخلوق اسرار آلودیست که آینده اش بر دیگران پدیدار نیست و کسی نمیداند که کودکی در رشد و کلانی چه میشود؟ آیا فرعونی میشود یا موسی؟ عایشه صدیقه یا حمالة الحطب؟

دخت کعب در کوچکی مزاج زیبا پرستی داشت، و هنگامیکه سحر گاهان در ناکستانهای وسیع قصدار گشت و گذار مینمرد، اگر گل خود روشنی را بر کنار جویه های تازید با شوق و واقع خامی بان خیره میشد، و چشمان تازنین زیبای خود را به

نگهداری کردی، بنابراین یکی از چاکرانش بگمان این افتاد، که این صندوق همانا پراز زروسیم و جواهری است که بکتاش در زندگانی خویش انداخته، ازین رو آنرا خیلی گرامی دارد، و بجان نگهداری آنرا نماید.

باری چاکر برای بدست آوردن این جواهر گرانبها باندیشه فرورفت، و خواست که با بادار خویش خیانتی نموده آنرا بدزد و روی بفرار نهد.

شبانگاهان که بکتاش بخواب راحت فرورفته و در عالم رؤیا با رابعه مغالزه و معاشقه داشت و اشعار دلاویز او را می شنید، چاکر زشتخو فراز آمد، و صندوق را برداشت و روی به گریز نهاد.

پس از آنکه از شهرستان قزدار برآمد و نیک دور شد، به آرزوی جواهر، صندوق را شکستاده ولی بجای زر و گوهر ورق پاره هائی را یافت، که از طرف رابعه به بکتاش نوشته شده و پراز داستانهای عاشقی و دلدادگی بود.

چاکر چون آنرا خواند دست حسرت بهم مالید، و چون از درگاه بادارش بکتاش بنا بر این خیانت محروم گردیده بود، خواست آنرا وسیله تقرب بدرگاه حارث گرداند، بنابراین نامه های رابعه را با صندوق شکسته به بارگاه حارث برد و اسرار دو عاشق را باخته را پیش روی وی نهاد.

حارث چون ورقی را از آن کاغذ پاره ها برداشت بخط جواهر خویش دید که به بکتاش نوشته بود:

کاشک تنم باز یافتی خبر دل کاشک دلم باز یافتی خبر تن

کاشک من از تو بر ستمی سلامت آی فسوسا! کجاتوانم رستن

برپاره دیگری نوشته بود.

مرا بعشق همی متهم کنی به حیل چه حجت آوری پیش خدای عزوجل

نعیم بیتو نخواستیم جحیم باتور و است که بیتوشکر زهر است و باتو زهر غسل

حارث از خواندن نامه ها سخت بر آشفت، و فرمان داد که رابعه را در گرما به فرو بندند

میگفت، و هرچه میسرود نغمه ای از عشق او بود.

داستان عشق رابعه شهرت یافت، و بکتاش نیز باین آتش فروزنده می سوخت اکنون عشق معاشقه شده بود و این لهیب فروزان در دل هر دو شعله میزد، بکتاش رابعه را می پرستید، و رابعه بکتاش را نماز می برد و اشعار سوزناکی را در عشق او می سرود. رابعه اکنون بهترین شاعر زبان دری شمرده میشد، و اشعار عشقی وی تا بلخ و بخارا رسیده بود، رودکی استاد عصر آنرا بانوای رود سرودی، و بدر بارشاهان آل سامان باشوق و ذوق شنیده شدی!

گیتی ما صحنه حقد و حسد و فاجعه گناه دشمنی و بغض است، و بگفته سنایی درین پیکار گاه همواره یکی دینگری را مقلب زند، و نمی گذارد که دلباخته ای به آغوش دلبری رسد، و دست عاشق محرومی بگردن شاهی افتد.

غمازان و کینه وران داستان عشق رابعه را با بکتاش به حارث فروگفتند و آن جوان نو خواسته را از ننگ عشقبازیهای خواهرش برآشفتنند. وی به خواهر خود سخت خشمگین گشت و بکتاش را بجان شکر هانید که دست ازین کار بردارد و از عشق رابعه بپرهیزد.

رابعه چون از خشم برادر و غمازی کینه وران آگاه گشت از دیدار بکتاش در گذشت، و در گوشه تنهایی و عزلت نشست، ولی اشعار رنگین خود را بدست کنیزی به بکتاش فرستادی، و آن عاشق دلباخته نیز آنرا حرز جان پنداشته و در صندوق آهنینی نگهداری کردی.

این صندوق اسرار دو عاشق دلباخته چندی پس، از نامه های دخت کعب زین العرب پرگردید، که هر نامه غزلی و جدانگیز و بلیغ دری داشت، گویا رابعه گوهر گرانبهای قطرات اشک و باجوهر گلگون خون دل خود در محضر بکتاش ارمغان میکرد، و آن دلدادۀ آشفته مانند متاع گرانبها در صندوق خود نگاه می داشت.

بکتاش این صندوق را گرامی خواسته زند گانی خویش شمردی، و آنرا بجان

# شرح جدید کتاب منازل السائرین

از امور مقررہ ایکہ بحجت و برهان احتیاجی ندارد، این است کہ دانشمندان گذشتہ افغانستان در رشته های مختلفہ ثقافت اسلامی از قبیل علم تفسیر، حدیث، فقہ، اصول، عقائد و غیرہ سهم بزرگ داشتہ اند در تمام این رشته ها تألیفات قیمت داری بدنیای علم و فرهنگ تقدیم کردہ اند کہ مورد استفادہ علمای مسلمین و دانشمندان دیگر یعنی کسانی کہ در صدد اطلاع بر ثقافت قدیمہ اسلام برآمده اند واقع شدہ است، متأسفانہ این مؤلفات قیمتدار کاملاً بہ دسترس ما قرار نگرفته زیر بعضی از آنها بہ نسبت اینکه بزور طبع آراستہ نشدہ در طی قرون متمادی از بین رفته است، و بعض دیگر تازمانی بصورت مخطوط نزد اشخاص باقی مانده و هیچ کس بر آن اطلاعی حاصل نمودہ بجز از عدد محدودیکہ درین اواخر در اثر تحقیق و تدقیق بر ثقافت اسلامی بر آن دست یافته اند .

جای شک نیست کہ بحث و جستجوی این کتب جهت طبع و نشر از جملة اعمال نافعہ بی است کہ راه جویندگان علم و هنر را روشن می نماید . ما بہ حیث مسلمانان از حصول شناسایی بہ ثقافت و فرهنگ قدیم اسلامی ناگزیریم . لذا وقتیکہ من برای تدریس لسان عربی در افغانستان موظف گردیدم، فکر نمودم کہ در پہلوی وظیفہ استادی باید باہر ادران مدقق افغانی کہ در نمودن ثقافت دیرینہ خویش توانایی بسزادار قدسینم بگیرم .

ورگت خون اورا بکشایند تا در آنجا جان دهد.

جلادان بارگناه این فرمان زشت ظالمانه را بعمل آوردند، ودخت کعب را در گرمابه به طشت خون خود دفر و نشانندند. گویند این دختر عشق و آرزومندی اشعار واپسین خود را به یاد بکتابش سروده و بر دیوار گرمابه بخون رنگین خویش نوشت که:

عشق او باز اندر آوردم به بند	کوشش بسیار نماند سود مند
توسنی کردم ندانستم همی	کز کشیدن سخت تر گردد کمند
عشق دریائی کرانه ناپدید	کی توان کردن شناای هوشمند
عاشقی خوراکی تا پایان ببری	پس بیاید ساخت با هر نا پسند
زشت بیاید دیدم انگارین خوب	زهر بیاید خورد، پندارید قند

با چنین انجام اندوهناک دخت کعب در راه عشق جان سپرد، وزهر عاشقی را قند پنداشت، و با قطره واپسین خون خود نیز داستان درد آلود عشق را نوشت.

گر بند بکتابش نیز بجرم عشق بازی رابعه بفرمان حارث به سیاه چاه انداخته شد، ولی وی همت از دست نداد و بدستیاری عشق از زندان برآمد. چون شنید که رابعه را کشته اند، شبانگاه بادشده خون آشام سر حارث را برید، و بر خوا بگناه رابعه همان دشنه را بشکم خرد دفری برد. با نری چون پاس بانان حارث اندر پی وی رسیدند دیدند که نعش خونین بکتابش تربت رابعه را در آغوش گرفته بود.



دیشب بدر خانه او رفتم مست  
انگشت بدر زدم گمان کردم هست  
بکشود در پنجره همسایه و گفت  
او رفته سپس باز در پنجره بست

۴- شرح عبدالمعطی اللحمی که مدقق و ناشر آن «أب دی بورکی» در قاهره در سال ۱۹۵۴ میلادی است از جمله شروحی که تا هنوز به طبع نرسیده شرحیست که مورد مذاقه و تدقیق من قرار گرفته است و ازینکه تا کنون در باب این شرح تحقیقی بعمل نیامده علت آن این است که بجز از یک نسخه قلمی در اسلا مبول نسخه دیگری از آن در دسترس هیچ یک از محققین قرار نگرفته است. شاید فقدان بعضی اوراق حصه اول و آخر و عدم تحقیق دانشمندان در شخصیت مؤلف این شرح باعث عدم توجه مدققین نیز قرار گرفته باشد. باوجود نبودن اوراق محدود از اول و آخر این شرح، این کتاب از بهترین و مهمترین شروح منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری بشمار میرود. برای اینکه مزیت و برانندگی این شرح را نسبت به شرح دیگر خواجه عبدالله انصاری به خواننده ارجمند عرضه کنم ذکر خصوصیات و ممیزات آنی را لازم میدانم:

۱- شارح در شرح خود آراء سائر شارحین منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری را نصاً ارائه نموده و در بررسی آن بحقایق بسیار خوض و غور کرده و جملات مشکل و نکات نامأنوس آنرا رها نموده است ولی در پایان حقایق را بصورت مدلل بحث می کند.

۲- شارح به مطالعه يك نسخه متن اکتفاء نکرده بلکه نسخه های متعدد از کتاب منازل السائرین را مورد مطالعه قرار داده و تا حد امکان شرح خود را از خطاهای متن پاک و منزه ساخته است، و بسا اوقات اختلافاتی که در جملات بعضی متون منازل السائرین بظهور پیوسته شارح موصوف بعد از تحقیق و تدقیق با ذکر روایات متون آنچه را که محل اعتماد است بعد از مطالعه شروح کتاب در صحت و سقم آن پرداخته است، لذا دانشمندانیکه بخواهند به تدقیق و نشر سائر شروح منازل السائرین پردازند و با مطالعه این شرح از آنچه مورد اشتباه شان باشد بی نیاز می گردند.

۳- یکی از ممیزات خاص شارح این است که بوجه اکمل و اتم تعبیر واقعی



در اندک فرصت بمعاونت دوست عزیزم استاد «أب دی بورکی» به کتاب قلمی که دارای شماره (۱۰۵۴) و مشتمل بر (۲۷۱) صفحه و عنوان آن «کتاب شرح منازل السائرين استاد عالم عامل علامه محقق و مدقق زین الملتی والدین» بود در کتابخانه جارا الله واقع اسلامبول اطلاع حاصل نمودم.

واضح است که صاحب منازل السائرين خواجه عبدالله انصاری هروی میباشد که از بزرگترین عباقره عقول و چون ستاره قطب در فضای ثقافت اسلامی نور افشانی کرده است از مهمترین مؤلفات انصاری کتاب منازل السائرين میباشد که در پهلوی سائر کتب مؤلفه اش توجه علماء اسلام و غیر اسلام را بخود جلب نموده و طرف استفاده شان قرار گرفته است. همچنین توجه بسیاری از متصوفین را با وجود اختلاف روش متصوفین، بخود معطوف ساخته است، گذشته از علمای تصوف مورد اهتمام خاص فقهاء نیز واقع شده است که از آن جمله ابن القیم جوزی را میتوان نام برد.

چون شرح کتاب منازل السائرين از طرف شارحین در حدود پنجاه نسخه نگاشته شده است، لذا دانشمندان و مدققین عصر حاضر به اهمیت این کتاب کاملاً پی برده و برای دریافت نسخه های شرح آن پیوسته در تلاش اند. در اثر تحقیق معلوم شده است که از جمله پنجاه نسخه تنها دوازده نسخه بدست رسیده و از این شمار چهار نسخه ذیل به دست نشر و شاعه سپرده شده است :

- ۱- شرح کاشانی در ایران در سال ۱۳۱۵ نشر شده است.
- ۲- شرح ابن القیم مسمی به مدارج السالکین از استاد رشید رضاء که در سال ۱۳۳۴ در مصر بطبع رسیده بار دوم از طرف استاد محمد حامد النقی در مصر نشر شده است.

۳- شرح فرکاوی که مدقق و ناشر آن «أب دی بورکی» است که در سال ۱۹۵۳ میلادی در قاهره بدین کار دست برده است.

کار نمی گیرد ، زیرا حق را نسبت به افکار خواجه عبدالله انصاری و همراهانش بهتر می داند .

با وجود تاخت و تاز این القیم جزوی در مقابل آراء و افکار خواجه عبدالله انصاری باری اگر ابن القیم حق بجانب باشد شدت معارضه ابن القیم در صورت حق بجانب بودنش باعث کتمان حقیقت و واقعیت نگردد ، بلکه انصافاً اعتراف بصحت رأی آن می نماید .

شارح با وجودیکه خود صوفی است ، اگر مخالفی در اقوال و افعال متصوفین نسبت به اصول عقاید شریعت در پیدا کرد و تصریحی نموده باشند شدیداً انتقاد می کند به تمجیح و تصحیح آن می پردازد .

۶- از مزایات این شرح نیز میتوان گفت که سلاست و روانی جملات آن را نام برد . با وجودیکه این شرح در قرن هشتم هجری نگاشته شده است ، و ما همه میدانیم که نویسندگان عرب درین عصر تا چه اندازه نوشته های خود را به زیور بدیع و بیان آراسته اند ، این شرح از معضلات بدیع و بیان مبرا و پساگ بوده و از قیودات آن رسته است .

و همچنین تصوف بذات خود طبیعتاً مشتعل بر معانی غامض فلسفی بوده زیرا تعبیر از مزایای تصوف به سلاست و روانی جملات و الفاظ ، آنقدرها سهل نیست با وجود این شارح در کتاب خود به سریه یاری خود نقده عادی از سلاست و روانی الفاظ کار گرفته است و این شرح حقیقتاً بمفهوم کلامه است ، زیرا ما با بسیاری از شروح برمیخوریم که احاطه کلمه شرح بر آن شده اما در ذات خود این شرح محتاج به شرح طویل دیگری می باشند . پس میتوان گفت این شرح در آن عصر از نگاه تصوف و ادب بی نظیر بوده است . یعنی اگر ما همیگزات و خصوصیات آن عصر را از نظر بگذرانیم درین شرح سراغ نمیشود .

۷- شارح کوشیده است ، تا مقاصد انصاری را در پهلوی شریعت مطالعه نماید

از کتاب منازل السائرین نموده و علاوه<sup>۴</sup> از اغراض شخصی و فکری خود شارح مصون و محفوظ مانده است. برخلاف اگر در سائر شروح منازل السائرین نظر اندازی نمائیم درمی یابیم که سائر شارحین طوری که شاید و باید از اغراض و اهداف خواجه عبدالله انصاری پیروی نموده اند بلکه نتوانسته اند که از بعضی کلمات آن تعبیر دقیق تری نمایند، لذا احتیاج مبرمی به وجود این شرح داریم تا بتوانیم بسا پیروی از نظم و ترتیب این شرح به افکار سردمند مؤلف منازل السائرین بی یاریم.

- ۴- شارح در نقل معانی و تعبیر دقیق کلمات خواجه عبدالله انصاری کمال امانت را بخرج داده تا خرا ننده بتواند از نظریات وی به خوبی مستفید شود شارح مذکور مثلیکه در نقل معانی و تعبیر دقیق کلمات خواجه عبدالله انصاری کمال امانت را بخرج داده همچنین در نقل آراء و افکار شارحین دیگر از امانت کار گرفته و کمال دقت را بخرج داده است تا درین نصرص متقوا به اختلافی بر جود نیاید و تنها به نقل آراء و افکار شان اکتفاء نکرده در پهناری آن اسماء اصحاب آراء و افکار را با صفحات او راقیکه از آن نقل نموده تذکار داده است. اما آنچه که شارح درین شرح نخورد ابتکار نموده و سائر شروح دیگر حاوی آن نیست تذکار احادیث است، بعد از ذکر حدیث برای وضاحت مصدر و ابواب ماخذ را با ذکر اسناد و درجه صحت احادیث خاطر نشان نموده است. این کتاب میتواند بحیث یک مرجع علمی طرف استناد محققان قرار گیرد و آنان را از مراجع به شروح دیگر بی نیاز سازد.
- ۵- از ممیزات دیگر شارح این است که در قضاوت خود با عنایت و احتیاط از نهایت پاکی و عدم تعصب با مفکوره شخصی حتی با شمول نمودن انصاری کار گرفته است. احياناً اگر در فهم بعضی از کلمات تصوفی و تعبیر معانی دقیق آن فهمش و ساین تکند از خود دگریز نشان نداده بلکه صراحتاً به عدم فهم خود اعتراف می نماید. با وجودیکه همیشه از رأی و منکوره خواجه عبدالله انصاری دفاع می کند و قتی که حتی و ابجانب معترض مقابل خواجه عبدالله انصاری می بیند هیچ وقت از پرده پوشی

خلاصه اینکه بعد از مطالعه این شرح ممیزات و خصوصیات مزیدی را در آن مشاهده نمودم و خراستم که هرچه زودتر به تحقیق و تدقیق آن بپردازم با وجود گرفتاری زیاد و موانع متعدد که سدر راه بنده واقع شده بود در ظرف دو سال توانستم تحقیق و تدقیق آنرا به پایان برسانم و بعد از تکمیل شرح مذکور را به دایرة المعارف بیروت جهت طبع تسلیم نمودم که ممکن در همین اواخر به دست اشاعه سپرده شود . آنچه صحبت از آن بمیان آمده اهمیت این شرح بود اکنون باید پرسید صاحب این شرح کیست؟ در آینده به پاسخ این سؤال مطالبی پرداخته خواهد شد .

نویسنده : استاد محمد عبدالقادر عبدالناصر

مترجم : پناهی و عمار

گر نور مه ور و شنی شمع : تراست

این سوختن و کاستن من : ز کجاست

گر شمع تویی مرا چرا باید سوخت ؟

ور ماه تویی مرا چرا باید کاست ؟

و با اساس شریعت آنرا بسط و توسعه دهد، طوری که مورد سرزنش متصوفین قرار نگرفته و باعث رنجش خاطر فقهاء نگردد، بلکه رضایت خاطر هر دو طبقه را مدنظر گرفته است. صاحب این شرح در طریق تسبیح راه می سپرد و پیرویش ازین مذهب معتدل اورا باعث شده از اعتدال و میانه روی در مسلک تصرف کار بگیرد. به خود و مریدانش اجازه نمیداد که تارک دنیا باشند و از آنچه مباح و مورد استفاده بشر قرار گرفته است کنار بگیرند شارح تا توانسته است يك علاقة محکم و استوار بین طریقت و شریعت برقرار سازد تا آن پرده کثیفی که بر عقول و اذهان بعضی از فقهاء مسلمین و اهل تصوف کشیده شده و این دو طائفه را از همدیگر مجزا ساخته است از بین برسد. طریق و روشی را که این صوفی معتدل در شرح خویش پیش رو گرفته و خواسته است فقهی و صوفی را طوری بهم دیگر نزدیک بسازد که مانند اجزای يك خانواده و افرادیك اجتماع بعد از آنکه دایم آدرستیز بوده و متفرق گردیده بودند به معاونت همدیگر در فهم دقیق معانی اسلامی کمک شایانی نماید.

باید علاوه نمود که این شرح مربوط و منوط به افکار تصوفی نبوده بلکه کاملاً يك کتاب علمیست؛ شارح در شرح خود گاهی از يك مسأله به يك قضیه فقهی انتقال می کند و قتی که خستگی خواننده را حس می کند به بستان پر گل و ریحان ادب قدم می گذارد؛ و از قصه ها و اخبار گذشتگان به میان می آورد و ضرب المثل های مناسب جهت ترویج خاطر تقدیم می کند، بار دوم داخل صحنه مناقشات فقهی و مذهبی گردیده و پس به مسائل تصوف عطف توجه می فرماید.

در تمام این موارد شارح استناد به آیت و حدیث می کند و اگر احیاناً مشکلات لغوی به میان آید بمعجم رجوع می نماید و به حل و فصل آن پایان می بخشد.

با وجود این همه، خواننده هیچ وقت تکلیف و تعب و ماندگی در خود احساس نمی کند زیرا خروج شارح از يك موضوع به موضوع دیگر طوری صورت می گیرد که بار عایه ترتیب و نظم خاصی با هم دیگر مناسبت دارند.

## طبع موج

تجلی کرد حسنی دوش در خلوتنگه هوشم  
به استقبال نازش دل برون آمد ز آغوشم  
دل دیوانه‌ام پر شور و دشت بیخودی تنگست  
کنید ایجاد صحرائی دگر کازاد بخروشم  
ز بس نازك مزاجم ، نازگردون بر نمیدارم  
من آن شاخم که نگهت بار سنگینی است بردوشم  
نیم شخصیکه از باد نفس راه فنا گیرم  
چراغ طورم و طوفان نخواهد کرد خاموشم  
زاوار شنیدن کسی بود افسانه زاهد  
به جای حرف باطل پنبه بگذارید در گوشم  
غبارم لیک صدخورشیدتابان در بغل دارم  
به ظاهر قطره‌ام اما بود طوفان در آغوشم  
چو بحر بیکران پیوسته موج است طبع من  
توانی نیست کسرا تا فرو بنشانند از جوشم  
ز بس دارم «نوید» از زندگانی سرگرانی‌ها  
که بر دارد به جز تیغ اجل این بار از دوشم

## شمع صبحگاهی

هر چند در نگاهش بی حشمتیم و جاهیم  
 دریای هجر را اما کشتی شکستگانیم  
 از آتش دل ما گرمی نیافت بزمی  
 از بی تعلقی ها افزود رتبه ما  
 در بزم خو پرویان فکر جداست دل را  
 تردامن است شبیم باد صبا خبر کس  
 همچون نسیم داریم صد بوستان بنام  
 هر حرف از زبانم ریزست از حقیقت  
 در طیف عشق دلیها گیرند انتظامی

اقلیم سوختن را عمریست پادشاهیم  
 طرفان اشک و آهیم مغروق بی پناهیم  
 شمعیم روشن اما هنگام صبحگاهیم  
 سر بر فلک کشیدیم هر چند خالک راهیم  
 او بسته دوزان است ما کشته نگاهیم  
 وزنه پیاپی گل چون بلبلان گواهیم  
 در صبحگاه هستی هر چند نیمه آهیم  
 در چشم حقی پرستان منشور انبیاهیم  
 از بهر کهربائی ما نیز بر گن کا هیم

نسی در خور جهنم بی لایق بهشتیم

شرمنده باز صدقی از طاعت و گناهیم

محمد عثمان «صدقی»

۷ فبروری ۱۹۶۵

## کشتی شکسته

از بسکه غم فراست خزان و بهار ما  
 کشتی ما شکسته به گرد آب حادثات  
 ما نیز از فرنگک نبودیم هیچ کم  
 کس در زمانه مؤنس و غمخوار ما نشد  
 در حیرتم که ساقی فیاض از چه رو  
 دنیا و هر چه هست در او از توای رقیب

غم میچکد ز بسوم و بسرو شاخسار ما  
 یارب مدد نما که شد از دست کار ما  
 میخورد اگر کسی غم ایام پار ما  
 ما هستیم و بی کسی و دل داغدار ما  
 باری نکرد یک دوسه ساغر نثار ما  
 ما را بس است دیدن روی نگار ما

در ارضی امشو سوختن ما که عاقبت

آتش رند به پیکر عالم شرار ما

محمد حسین «راضی»

## در استخر پریان

جسم لغزنده او کی بکف آید آسان  
همچو سیماب ز کف لغزد و گرد دلرزان  
ماه آشوبگر از پهاوی عاشق بر خاست  
رفت در خیمه و بنمود تن خود عریان  
تا که از خیمه برون شد تن نورانی یار  
آتش افتاد به پیراهن خورشید جهان  
او خرامان قدم از ناز بروی سبزه  
مخمل سبزه به پیش قدمش آب چکان (۱)  
لخت و بیباک و عرقناک با استخر دوید  
آب از آتش آغوش وی آمد بفرغان  
سیمتن دلبرکان، منت خورشید کشند  
لیک او خود بدنی داشت برنگ مرجان  
من شنیدم که دل از لذت دیدار بگفت  
کاش دایم بود این گرمی و این تابستان  
برده «صحرایبی» چنان لذت ازین کیف تموز  
که نبردست کس از حسن خزان و نیشان

نورالله «صحرایبی»

(۱) مخمل و آب چکان دو نوع از تکه های ابریشمی است



## نامه بمادر

این نامه نویسد بتو لخت جگر تو  
جان تن و تاب دل و نور بصرتو  
آواره بوم و بروسرگشته فرقت  
فرزند سیه روز و بسا در بدر تو  
ای آنکه رضای تو بود خضره من  
در دیده کشم گر بودم خاک در تو  
نازم که ببوسم قدمت چشم بمالم  
از یاری بختم بر سم گریبتر تو  
يك لحظه ز چشم و دل من دور نباشد  
از دوری من قلب تبه : چشم تر تو  
دارم بدلم غصه ز محرومی خدمت  
از حسرت هجران تو گریم بسرتو  
آشفته و زارم ، بخدا خواب ندارم  
زیرا که ندارم و ندانم خبر تو  
امید ، پیامی به «رشادت» بفرستی  
ای سینه من با د ز آفت سپر تو

عبدالشکور «رشاد»

لین گراد

۱۳۴۲ لو ۵۹